

## سبک‌شناسی رباعیات خاقانی با نگاه به تأثیر پذیری از خیّام\*

علی خسروی<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک

دکتر محسن ذوالفقاری

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک

### چکیده:

این مقاله به بررسی تأثیر رباعیات خیّام بر رباعیات خاقانی می‌پردازد و نشان می‌دهد که خاقانی در جنبه‌های مختلف زبانی، سبک شاعری، شیوه بیان و اندیشه‌های فلسفی از این تأثیرپذیری برکنار نمانده است. آنچه در این پژوهش با شیوه تحلیلی-توصیفی به آن پرداخته شده، پاسخ به این پرسش است که این تأثیرپذیری‌ها از چه رویکردها و تا چه حدود است؟ نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد که خاقانی در رباعی‌سرایی، در بسیاری از موارد، در حد لفاظی مانده است. اما در مواردی بسیار، تمایل داشته تا از نظر زبانی به خیّام نزدیک شود و در این راه به موفقیت‌هایی نیز دست یافته است. دیگر آن که در اندیشه‌های فلسفی و فکری نیز بین خیّام و خاقانی -در رباعیاتشان- شباهت‌هایی وجود دارد. هر چند در این زمینه تفاوت‌هایی نیز دیده می‌شود؛ مثلاً محور تفکرات خیّام، فلسفه است. اما خاقانی از اندیشه‌های فلسفی به دور است و حتی مخالف آن به‌شمار می‌رود. هدف دیگر این تحقیق، توجه بیشتر پژوهشگران به رباعیات خاقانی و شناخت این بخش از اشعار اوست که در سایه قصایدش پنهان مانده است.

واژگان کلیدی: خیّام، خاقانی، رباعیات، سبک‌شناسی، تأثیر و تأثر.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۵/۲۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۴/۱۱/۲۰

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Alikhosravi1347@gmail.com

## ۱- مقدمه

## ۱-۱- بیان مسأله

در دیوان خاقانی تعداد زیادی رباعی دیده می‌شود که تاکنون کمتر مورد توجه و بررسی قرار گرفته است و در بسیاری از آنها وجود قرابت فکری و شباهت‌های سبکی و زبانی با رباعیات خیّام، بر خواننده نمایان می‌شود. اساس این پژوهش که به شیوه تحلیلی - توصیفی صورت گرفته، ضرورت شناخت سرچشمه تفکرات خاقانی و هم‌چنین بررسی قرابت‌ها، تشابهات و تفاوت‌های سبک، زبان و فکر و اندیشه در رباعیات خاقانی و خیّام است. پرسش اصلی در این تحقیق این است که آیا خاقانی در رباعیاتش از خیّام تأثیر پذیرفته است؟ و این تأثیر در سطح ادبی و زبانی تا چه حدی است؟ و در سطح فکر و اندیشه چگونه است؟ اساس کار در این پژوهش، مجموعه «رباعیات خیّام» است با ۱۷۸ رباعی که به اهتمام محمدعلی فروغی و قاسم غنی به چاپ رسیده و همین نسخه است که مقبول اکثر پژوهشگران نیز هست. هرچند در انتساب چندین رباعی به خیّام، در این مجموعه هنوز هم به‌گونه‌ای جای شک و تردید باقی است. در دیوان خاقانی به تصحیح ضیاءالدین سجادی نیز که در آن از انواع شعر موجود است، تعداد ۲۹۸ رباعی ثبت شده است که از این رباعیات، تنها آن تعداد از رباعیات وی که با اشعار خیّام اشتراکات فکری دارند، بررسی می‌شود.

## ۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

این پژوهش با بررسی و مقایسه رباعیات خیّام با تعدادی از رباعیات خاقانی، شباهت‌ها و تفاوت‌های فکری و فلسفی این دو شاعر را از یکدیگر تبیین می‌کند. اثبات این امر، علاوه بر این که به شناخت رباعیات خاقانی کمک می‌کند، زمینه توجه به رباعیات وی را در سطح عامه گسترش می‌دهد. به‌علاوه می‌تواند مقدمه‌ای برای بررسی تأثیرپذیری دیگر شاعران از خیّام محسوب گردد.

## ۱-۳- پیشینه تحقیق

تاکنون در کتابها و مقالات گوناگون در این باره به صورت پراکنده اشاراتی شده و

تأثیر اشعار خیام بر شاعران دیگر مورد بررسی قرار گرفته است؛ چنانکه در یادداشت‌های مجموعه «رباعیات خیام» که به کوشش محمدعلی فروغی و قاسم غنی فراهم آمده، شباهت اشعار و افکار خیام با بسیاری شاعران پیش و پس از وی به اجمال بیان شده است. (فروغی و غنی، ۱۳۷۱، صص ۱۰۸-۸۹). هم‌چنین رحمان مشتاق‌مهر در مقاله‌ای با نام «از خیام تا حافظ» تأثیر فکری و ادبی خیام بر شاعران پس از او را بررسی کرده و البته بیشتر به نمود این تأثیر بر اشعار حافظ پرداخته است و در آنجا به خاقانی نیز اشاراتی دارد. (مشتاق‌مهر، ۱۳۷۹، ۳۱-۲۲). علاوه بر این دو مورد، دو تن از استادان دانشگاه شیراز در طرحی پژوهشی به نام «کارنامه خیام پژوهی در سده چهاردهم» به تدوین تمامی کتب و مقالات تألیف شده به زبان فارسی و غیر آن پرداخته‌اند. چنانکه «نویسندگان این مقاله در یک طرح پژوهشی گسترده، نزدیک به سه سال به شناسایی، معرفی و بررسی تمام آثاری پرداخته‌اند که در سده چهاردهم (از سال ۱۳۰۰ تا پایان سال ۱۳۸۰ خورشیدی) در پیوند با خیام در ایران پدید آمده، یا از زبان‌های دیگر به فارسی برگردانده شده است». (حسن‌لی و حسام‌پور، ۱۳۸۸، صص ۱۲۶-۹۹) به‌علاوه این دو محقق در مقاله‌ای تحت عنوان «رویکردهای پنج‌گانه در خیام‌شناسی» به بررسی رویکردهای خیام‌پژوهی پرداخته‌اند و «در این مقاله کوشش شده، با در نظر گرفتن دو محور اساسی اندیشه و شخصیت (در همه آثار پدیدآمده درباره خیام) رویکردهای متفاوت در زمینه خیام‌شناسی بررسی شود». (حسام‌پور و حسن‌لی، ۱۳۸۸، صص ۲۰۰-۱۸۳) همین دو محقق مقاله‌ای با نام «زیبایی‌شناسی شعر خیام» در باب زیبایی‌های سخن خیام تألیف نموده و در آن به «پیوند هنری اجزای کلام» در ترانه‌های خیام را پرداخته‌اند. (حسام‌پور و حسن‌لی، ۱۳۸۴، صص ۱۴۴-۱۲۱). با این حال اثری که مشترکاً در حوزه پژوهش خیام و خاقانی به بررسی این موضوع پرداخته باشد، در دست نیست.

## ۲- بحث و بررسی

### ۲-۱- تعریف رباعی

رباعی لغتاً منسوب به رُبَاع به معنی هرچیزی که چهار جزء داشته باشد، (چهارگانی)؛ یکی از قالب‌های شهر فارسی است که در فارسی به آن ترانه نیز می‌گویند. این قالب از دیرباز، از زمان رودکی که به عنوان مُبدع آن شناخته شده، در زبان فارسی رایج بوده است. وزن آن بر وزن عبارت «لا حول ولا قوه الا بالله» است. (رازی، ۱۳۶۰، ص ۱۱۲) «در رباعی، سه مصراع اول، پلی است برای رسیدن به اندیشه اصلی که در مصراع چهارم مطرح می‌شود و شاعر به اصطلاح «ضربه نهایی» را در مصراع آخر می‌زند. (شمیسا، ۱۳۷۰، ص ۳۳۲) در رباعی معمولاً سه مصراع اول، دوم و چهارم هم‌قافیه هستند و مصراع سوم آزاد است که این نوع رباعی، «خَصی» نام دارد. گاهی نیز هر چهار مصراع قافیه دارد که به آن رباعی «کامل» گفته می‌شود. البته هرچه به جلو می‌آییم، رباعی بیشتر از نوع خَصی، سروده می‌شود. این قالب شعری فارسی، از آغاز تا به امروز، همواره مورد توجه شاعران بوده است، تا آنجا که «در پایان بیشتر دیوان‌های قرن پنجم تعدادی رباعی دیده می‌شود؛ ظاهراً بیشترین رباعی‌ها، از نظر تعداد، از آن عنصری بوده است و بهترین و معروف‌ترین آنها از آن خِیام.» (غلامرضایی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۸) باین حال در قالب رباعی که شاعر در آن به بیان و ثبت لحظه‌های زودگذر شاعرانه می‌پردازد، از آنجا که فرصت برای حرف زدن اندک است و شاعر می‌باید اندیشه خود را فقط در چهار مصراع بیان کند، آوردن هرگونه تفکری بویژه تفکرات فلسفی و حکمی و اندیشه‌های عارفانه، با آن همه گستردگی معنایی، آن هم تنها در چهار مصراع، خود نوعی شاهکار ادبی محسوب می‌گردد.

### ۲-۲- خِیام و رباعیات

نام خِیام با رباعی پیوندخورده است و از وی به عنوان شاعری صاحب مکتب خاص فلسفی، فکری و ادبی یاد می‌شود. البته آنچه رباعیات خِیام، این شاعر ریاضی‌دان و منجم، را بیشتر قابل توجه نموده، اندیشه‌ها و تفکرات فلسفی طرح شده در آنهاست

نه تعدادشان. با این حال، هرچه به ادوار اخیر، نزدیک می‌شویم، تعداد رباعیات منسوب به وی فزونی می‌یابد؛ چنان‌که شمار آنها را از هشتاد و گاه تا چهارصد و حتی تا هزار و دویست رباعی برشمرده‌اند.<sup>۱</sup> با این حال آن مقدار از رباعیات که تقریباً مورد قبول اجماع محققین تواند بود و اساس کار این تحقیق نیز هست، همان نسخه گردآوری شده قزوینی و فروغی است که ذکر آن گذشت. از میان رباعیات منسوب به خیّام، رباعیات مسلّم وی اندک است و عمده شهرتش را باید مدیون همین مقدار رباعیات فلسفی او دانست. این ترانه‌ها که تنها اشعار مطرح بازمانده از اوست و با بیان و زبانی خاص سروده شده، نشان‌دهنده دیدگاه و طرز تفکر خیّام نسبت به فلسفه آفرینش، جهان هستی، انسان، مرگ و زندگی و بسیاری مسائل دیگر است که جرأت و جسارت سراینده در بیان آنها، هر خواننده‌ای را به تحسین وامی‌دارد. در این رباعیات، افکار و اندیشه‌های جهان‌شمولی مطرح شده است که دغدغه‌های فکری تمام بشر در طول تاریخ بوده و هرچندگاه نیز در شعر شاعران پیشین، مجال بیان یافته‌است؛ چنانکه رودکی اندیشه اغتنام فرصت و عشرت‌جویی را مدّت‌ها پیش از خیّام، این چنین سر داده است:

شاد زی با سیاه‌چشمان، شاد      که جهان نیست جز فسانه و باد  
 باد و ابر است این جهان فسون      باده پیش آر، هرچه بادآباد

(دبیرسیاقی، ۱۳۷۰، ص ۲۹)

و یا اندیشه بی‌اعتباری دنیا در این شعر از ابوطیب مصعبی، این‌گونه مجال بیان یافته است:

جهانا! همانا فسوسی و بازی      که برکس نیایی و با کس نسازی

(لازار، ۱۳۶۱، ص ۴۸)

فرّخی سیستانی نیز در شادخواری و اغتنام فرصت، این چنین سروده است:

خیز تا بر گل نو کوزککی باده خوریم      پیش تا از گل ما کوزه کند دست زمان  
 (فروغی و غنی، ۱۳۷۱، ص ۹۰)

هم‌چنین قرابت این سخن فردوسی با اشعار خیّام نیز قابل توجه است:

جهانا! مپرور چو خواهی درود چو می بدروی پروریدن چه سود

(فروغی و غنی، ۱۳۷۱، ص ۹۶)

باین حال این مقدار اندک رباعیات خیّام از همان آغاز و در ادوار بعد نیز، به دلیل ناسازواری اندیشه‌های وی با باورهای دینی، بارها رد و تکفیر سراینده آنها را به دنبال داشته است. نمونه‌هایی از این ردّ و تفکیرها در کتب و تذکره‌ها مسطور است، چنانکه قول نجم‌رازی در مرصادالعباد که وی را «فلسفی و دهری و طبایعی» می‌خواند و از «غایت حیرت در تیه ضلالت» او را «سرگشته نایبنا» می‌داند. (رازی، ۱۳۶۶، ص ۳۱) قفطی نیز در اخبارالحکما وی را امام خراسان می‌داند و در تعلیم علوم یونان، مسلط و معتقد. با این حال ظاهر سخنانش را همچون مارهای خوش خط و خال، با باطنی گزنده در شریعت می‌داند. (صفا، ۱۳۶۷، ج ۲، صص ۵۲۶-۵۲۵) اما این تنها یک روی سخن است؛ روی دیگر آن، قبول‌های خاص و عامی است که باز از همان آغاز، نصیب این اشعار شده، چنانکه به واسطه آن قبول‌ها، مقام خیّام از یک کافر بی‌پروا و ملحد تا یک موحد و عارف وارسته، در تغییر و تبدیل بوده، تا آنجا که شدت علاقه به خیّام سبب گردیده است که دوستان وی، خیّام یا خیّامی دیگری بسازند و آن مقدار از سخنانی را که به ظاهر بوی کفر و الحاد می‌دهد و سزاوار تکفیر می‌دانستند، به این خیّام یا خیّامی ثانوی نسبت دهند. این نکته تا بدانجا قوت یافته که حتی برخی از خیّام‌پژوهان معاصر را به قبول وجود دو خیّام واداشته است، چنانکه مرتضی مطهری در کتاب «عدل الهی» و محمدتقی جعفری در کتاب «تحلیل شخصیت خیّام» بر این عقیده بوده‌اند. (خاتمی، ۱۳۸۱، ص ۲۳۰) هم‌چنین سید محمد محیط طباطبایی نیز در کتاب «خیّامی یا خیّام» بر این باور است.<sup>۲</sup>

روی دیگر اهمیت این رباعیات تأثیر فراوان آنهاست بر شاعران پس از خود که برای خیّام، سراینده این اشعار، شهرتی فراوان به دنبال داشته، چنانکه در دوره‌های اخیر نیز شهرت جهانی کم‌نظیری، برای او به ارمغان آورده است.<sup>۳</sup> این نکته نیز قابل

ذکر است که به سبب شهرت و داشتن تفکر فلسفی خاص و سهولت در لفظ و سادگی بیان، بسیاری از این رباعیات در کتب مختلف و دواوین بعضی از شعرا، راه یافته است. از کتبی که در آنها از خیّام، به نیکی یاد شده، گاه از اشعار وی نیز پاره‌ای ذکر کرده‌اند، می‌توان چهارمقاله نظامی عروضی، تاریخ جهانگشای جوینی، تتمه صفوان‌الحکمه از ابوالحسن زید بیهقی و تاریخ‌الحکمای شهرزوری را نام برد. حتی باخرزی در دمیه‌القصیر از خیّام به نیکی یاد می‌کند و از وی، از زمرة شاعران خراسانی که به عربی شعر سروده‌اند، نام می‌برد. (صفا، ۱۳۶۷، صص ۵۲۶-۵۲۵)

در حال از دلایل این مقبولیت و معروفیت، چنانکه گذشت، وجود فلسفه خاص فکری، جهان‌نگری و جهت‌گیری حکیمانه و نوع نگرش خیّام به جهان هستی، هم‌چنین شیوه خاص بیان ادبی و زبان لطیف و ساده است، چنانکه این شیوه بیان افکار و اندیشه و سبک خاص زبانی، از دلایل رواج قالب رباعی در ادوار بعدی بوده است؛ هم در رواج رباعی نزد شاعران معروفی که صاحب مجموعه رباعیات مستقل هستند؛ نظیر عطار و باباافضل و هم در نزد شاعرانی که در ضمن دیوانشان رباعی دارند؛ همچون ابوسعید ابوالخیر، سنایی، ابن‌بمین، مولوی، اوحالدین کرمانی، سلمان ساوجی، حافظ و شاعر مورد بحث ما، خاقانی. البته تأثیر خیّام بر عارف و هم‌شهری خود، عطار، در مجموعه رباعیاتش - مختارنامه - بر هیچ محقق و پژوهنده‌ای پوشیده نیست، چنان‌که این تأثیر در بحث در احوال باباافضل کاشانی و رباعیات او نیز کاملاً مشهود و درخور بررسی است. این نکته نیز قابل توجه است که شدت تأثیر خیّام در سرودن رباعی در نزد شاعران غیرمعروفی که رباعیات خود را بر طرز فکر و بیان وی سروده و به نام او انتشار داده‌اند، محققان را وادار کرده است تا اصطلاح «مضامین خیّامی» یا «رباعیات خیّامی» را وضع کنند. همان رباعیاتی که ژوکوفسکی، محقق روسی، در بررسی‌های خود پیرامون اشعار خیّام، آنها را «رباعیات سرگردان» خوانده است. (هدایت، ۱۳۵۶، ص ۱۶)

### ۲-۳- تأثیر خیام بر دیگر شاعران

با این حال، این تأثیرگذاری فکری و حکیمانه و فلسفی تنها در حوزه رباعی سرایی نیست، در دیگر قالب‌های شعر فارسی نیز ردپای آن دیده می‌شود. چنانکه از این میان، حافظ در غزلیات خویش از تأثیر تفکرات فلسفی خیام برکنارنمانده و شدت این تأثیر تا جایی است که بعضی از محققان بر این باور بوده‌اند که اندیشه‌های حافظ به نوعی گسترش یافته فلسفه خیام است. (یوسفی، ۱۳۶۹، ب، صص ۱۲۰-۱۱۷) و عدّه‌ای نیز کوشش‌هایی در شناساندن این تأثیرات بر سخن حافظ، از خود نشان داده‌اند.<sup>۴</sup> به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر از تأثیرپذیری حافظ از رباعیات خیام اشاره کرد:

خیام:

برخیز بتا بیار بهر دل ما	حل کن به جمال خویش مشکل ما <sup>۵</sup>
یک کوزه شراب تا به هم نوش کنیم	زان پیش که کوزه‌ها کنند از گل ما

(خیام، ص ۱)

حافظ:

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن	دورفلک درنگ ندارد شتاب کن
روزی که چرخ از گل ما کوزه کند	زنهار کاسه سر ما پر شراب کن

(حافظ، ۱۳۷۰، ص ۳۰۹)

آخرالامر گل کوزه‌گران خواهی شد	حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی
--------------------------------	------------------------------------

(همان، ص ۳۶۲)

خیام:

هر سبزه که برکنار جویی رسته است	گویی ز لب فرشته‌خویی رسته است
پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی	کان سبزه ز خاک لاله‌رویی رسته است

(خیام، ص ۵۱)



حافظ:

هر گل نو ز گلرخ‌ی یاد همی‌کند ولی گوش سخن شنوکجا، دیده اعتبار کو؟  
(حافظ، ۱۳۷۰، ص ۳۲۰)

خیّام:

آن قصر که جمشید در او جام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت  
بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت  
(خیّام، ص ۷)

حافظ:

کمند صید بهرامی بیفکن، جام جم بردار  
که من پیمودم این صحرا، نه بهرام است و نه گورش  
(حافظ، ۱۳۷۰، ص ۲۴۱)

خیّام:

می‌خور که ز دل کثرت و قلت ببرد و اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد  
پرهیز مکن ز کیمیایی که از او یک جرعه خوری هزار علت ببرد  
(خیّام، ص ۹۰)

حافظ:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند  
(حافظ، ۱۳۷۰، ص ۱۹۳)

در مثنوی مولانا نیز - اگر از جنبه توارد محسوب نگردد - نمونه‌هایی از این

قرباب و شباهت فکری را می‌توان دید، آنجا که می‌گوید:

گفت موسی ای خداوند حساب نقش کردی باز چون کردی خراب  
نرّ و ماده نقش کردی جان‌فزا وانگهی ویران کنی آن را چرا  
گفت حق دانم که این پرسش تورا نیست از انکار و غفلت وز هوا

- ورنه تادیب و عتابت کردمی      بهر این پرسش تو را آزردمی  
(خاتمی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۸)
- شبيه است به این دو رباعی از خیام:  
ترکیب پیاله‌ای که در هم پیوست      بشکستن آن روا نمی‌دارد مست  
چندین سر و پای نازنین از سرو دست      بر مهرکه پیوست و به‌کین که شکست  
(خیام، ص ۲۲)
- دارنده چو ترکیب طبایع آراست      از بهر چه افکندش اندر کم و کاست  
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود      ور نیک نیامد این صور، عیب کراست  
(همان، ص ۳۱)
- قرابت فکری بعضی اشعار سعدی نیز در مقایسه با رباعیات خیام، نشان از آن  
دارد که وی نیز از تأثیر سخن خیام برکنارنمانده، چنان‌که شباهت مضمون در بعضی  
اشعار وی، با رباعیات خیام قابل توجه است:  
خیام:
- می خور که فلک بهر هلاک من و تو      قصدی دارد به جان پاک من و تو  
در سبزه نشین و می روشن می‌خور      کاین سبزه بسی دمد ز خاک من و تو  
(همان، ص ۱۵۲)
- سعدی:
- دریغا که بی ما بسی روزگار      بروید گل و بشکفد نو بهار  
بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت      برآید که ما خاک باشیم و خشت  
(سعدی، ۱۳۶۹ الف، ص ۱۸۶)
- پس از ما همی گل دمد بوستان      نشینند با یکدگر دوستان  
(همان، ص ۱۸۸)
- خیام:
- ای دل چو زمانه می‌کند غمناکت      ناگه برود ز تن روان پاکت

برسبزه نشین و خوش بزی روزی چند      زان پیش که سبزه بردمد از خاکت  
(خیّام، ص ۱۳)

سعدی:

بگذر ای دوست تا به وقت بهار      سبزه بینی دمیدن از گل من  
(سعدی، ۱۳۶۹ ج، ص ۱۶۰)

**۲-۴- خیّام و خاقانی:** یکی از شاعرانی که از تأثیر زبان و اندیشه‌های خیّام و رباعیات وی برکنارنمانده، خاقانی است. تأثیر خیّام بر خاقانی البته تنها در حوزه رباعیات نیست. در قصاید وی نیز این تأثیرپذیری دیده می‌شود.<sup>۶</sup> هرچند ناگفته پیداست این بحث، مقال و مجال دیگری را برای بیان و بررسی می‌طلبد. باری خاقانی که همواره به عنوان شاعری صاحب‌سبک و تأثیرگذار از او یاد می‌شود و به گفته خود «ز ده شیوه کان حلیت شاعری است»<sup>۷</sup> نیز آگاه است، از دیوانش پیداست که با اشعار خیّام آشنایی داشته و رباعیاتش را خوانده است. حتی یکبار هم از او نام می‌برد و وی را به عقل مثال می‌زند، اما به شعرش اشاره‌ای نمی‌کند:

زان عقل بدو گفته که ای عمر عثمان      هم عمر خیّامی و هم عمر خطاب  
(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۵۸)

هم‌چنین در منشآت، حکایت ذیل را از ماجرای خیّام با خواجه بزرگ کاشانی نقل کرده، لیکن به شعر وی اشاره‌ای نکرده است: «مگر روزی خواجه به دیوان نشسته بود. عمر خیّام درآمد و گفت: ای صدر جهان از وجه ده هزار دینار معاش هر سال من کهتر باقی به دیوان عالی مانده است. نایبان دیوان را اشارتی بلیغ می‌باید تا برسانند. خواجه گفت: تو جهت سلطان عالم چه خدمت کنی که هر سال ده هزار دینار مرسوم تو باید داد؟ عمر خیّام گفت: واعجباً! من چه خدمت کنم سلطان را؟ هزار سال آسمان و اختران در مدار و سیر به شیب و بالا جان باید کردن، تا از این آسیابک دانه‌ای درست چون عمر خیّام بیرون افتد؛ و از این هفت شهر پای‌بالا و هفت دیه سرنشیب یک قافله سالار دانش چون من درآید. اما اگر خواهی از هر دهی از نواحی کاشان، چون خواجه

ده ده بیرون آرم و به جای او بنشانم که هر یک از عهده کار خواجگی بیرون آید. خواجه از جای بشد و سر در پیش افکند که جواب بس پای بر جای دید. این حکایت به حضرت سلطان ملکشاه باز گفتند. گفت: بالله که عمر خیّام راست گفت. «خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۳۳۳»

با این حال باید گفت شاعری فلسفه‌ستیز، دین‌گرا و سخت‌گیر همچون خاقانی، با آن زبان پرطمطراق و خاص خویش در قصایدش، در لحظه‌هایی از زندگی، نگاهی فلسفی از آن نوع که در نزد خیّام هست، به جهان هستی، آفرینش و انسان دارد و زبان و قالبی که برمی‌گزیند، زبان خیّام و قالب رباعی است. خاقانی با آنکه در قصایدش «شاعری دیرآشنا» است و سبک و گفتاری پیچیده و دشوار برگزیده، اما در رباعیاتش این زبان مُغلق و پیچیده را رها کرده، به نوعی سبک سهل و ممتنع، شبیه به آنچه در ترانه‌های خیّام وجود دارد، نزدیک می‌شود. بدین‌سان آن شاعر «مُفلق» که «خوان معانی» را از آن خویش می‌داند، خود «ریزه‌خور خوان» خیّام می‌گردد.<sup>۸</sup> با توجه به این نکات، هرچند خاقانی در رباعیات خویش از تأثیر سخن خیّام برکنارنمانده و بی‌شک از جنبه‌های زبانی و ادبی نیز از سخن وی تأثیر پذیرفته است، با این حال در این پژوهش، رویکردهای ادبی و زبانی هر دو شاعر، سنجیده می‌شود که البته این اشارات می‌تواند دریچه‌ای باشد در جهت آشنایی با فکر و اندیشه آنان. در ادامه، بیشتر به بررسی و مقایسه رباعیات این دو شاعر از رویکرد فکری و محتوایی پرداخته می‌شود.

## ۲-۴-۱- رویکرد ادبی

بارزترین ویژگی سخن خیّام، ایجاز است. این ایجاز در سخن خیّام نیز در نهایت استواری است، نه ایجازی مُخل. از دلایل این ایجاز آنکه، خیّام در فکر لفاظی و سخن‌پردازی نیست و تنها در پی بیان معنی است. از دیگر سوی، چون در رباعی میدان و مجال سخن، تنگ و محدود است و شاعر فقط در فکر بیان اندیشه خویش، تنها در دو بیت است، بنابراین جایی برای اطناب نمی‌ماند. اما در مورد خاقانی، نمی‌توان انکار کرد با آنکه در بین رباعیات خاقانی، نمونه‌های نغز و زیبا را می‌توان جست، با این حال

وی گاهی فقط الفاظ را در کنار هم می‌نشاند و وزن و قافیۀ رباعی را بر آن الفاظ می‌پوشاند و یک رباعی می‌سازد، بی‌آنکه در ورای آن، فکر و فلسفه‌ای مطرح شده- باشد. به این نمونه رباعی توجه شود که به سبک و سیاق سخن خیّام است، بی‌آنکه دارای فکر و فلسفه‌ای خاص، شبیه به سخن خیّام باشد:

از عشق بهار و بلبل و جام طرب گل جان چمن بود که آمد بر لب  
لب کن چو لب چمن کنون لعل سلب جان چمن و جان چمانه طلب

(سجّادی، ۱۳۵۷، ص ۷۰۳)

نکته دیگر این‌که اگر در سخن خیّام از صنایع و آرایه‌های ادبی اثری هست، از روی التزام و تکلف نیست، جریان عادی سخن است که ایجاب می‌کند که مثلاً تشبیه یا تناسب یا صنعتی دیگر در وجود آید. اما در رباعیات خاقانی میل به انواع صنایع ادبی و رعایت التزام و اعنات فراوان دیده می‌شود؛ چنان‌که مثلاً در یک رباعی خود را التزام می‌کند به این‌که در هر مصراع، سه بار واژه «چشم» را بگنجانند:

تا چشم رهی چشم ترا چشمک داد از چشمه من دو صد چشم گشاد  
هر چشم که از چشم بدش چشم رسید در چشمه چشم تو چنان چشم مباد

(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۷۱۷)

نکته دیگر این‌که اگر در سخن خیّام از صنایع و آرایه‌های ادبی اثری هست، از روی التزام و تکلف نیست، جریان عادی سخن است که ایجاب می‌کند مثلاً تشبیه یا تناسب یا صنعتی دیگر در وجود آید. اما در رباعیات خاقانی میل به انواع صنایع ادبی و رعایت التزام و اعنات، فراوان دیده می‌شود؛ چنان‌که مثلاً در یک رباعی خود را ملزم می‌کند به اینکه در هر مصراع، گاه بیش از دو بار واژه «چشم» را بگنجانند:

تا چشم رهی چشم تورا چشمک داد از چشمه من دو صد چشم گشاد  
هر چشم که از چشم بدش چشم رسید در چشمه چشم تو چنان چشم مباد

(همان، ص ۷۱۷)

هم‌چنین التزام «آب و آتش» در رباعی زیر نیز قابل توجه است:

ای تیغ تو آب روشن و آتش ناب      آبی چو خماین، آتشی چون سیماب  
از هیبت آن آب تن آتش تاب      رفت آتشی از آتش و آبی از آب

(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۷۰۲)

نکته قابل توجه این که در اشعار خیام نوعی تکرار مضمون وجود دارد، چنانکه یک مفهوم را چندین بار و در هر بار، به وجهی دیگر بیان می کند. این امر، سبب تکرار واژگانی خاص شده است؛ یعنی تکرار معنی موجب تکرار لفظ گردیده است. هرچند ترانه های خیام وجوه مشترکی با سبک دوره خود - سبک دوره غزنوی و سلجوقی - دارد، اما اشعار او ویژگی های خاصی دارد که او را صاحب «سبک فردی» کرده است. با توجه به این که در سبک هم مسأله فکر مطرح است و هم زبان و «بین سبک یک نوشته و روحیات و خلیقات و افکار صاحب نوشته، ارتباط تنگاتنگی است.» (شمیسا، ۱۳۷۲، صص ۱۸-۱۹) و با توجه به یکی از تعاریف سبک که می گوید: «سبک خود شخص است» (همانجا) می توان گفت اسلوب خاص و سبک فردی خیام محصول دو عامل است؛ تکرار فکر و تکرار زبان. از یک سو، طرح پرسش های بنیادین پیرامون مسائل جهان - بویژه مرگ - در رباعیات خیام به شاخص فکری وی تبدیل شده است و به طور کلی تفکری واحد و مشترک در اشعار خیام تکرار می شود. در نتیجه، این تفکر تکرار شونده که پایه اصلی اندیشه خیام نیز هست و البته از روحیات و خلیقات وی سرچشمه می گیرد، بر زبان و بیان وی تأثیر مستقیم نهاده است. زیرا «بین تفکر و زبان، ارتباطی مستقیم وجود دارد، چنانکه لفظ و معنی را به تیغ از یکدیگر نتوان برید.» (همان، ص ۱۶) از دیگر سو، تکرار واژه، تکرار عبارت و تکرار جمله و شیوه گزینش و نگرش خاص به آنها در ایجاد سبک خیام مؤثر بوده است. این تکرار همان است که در سبک شناسی از آن به «بسآمد» تعبیر می شود و این بسآمد که به «موتیف» نیز قابل تعبیر است، البته در ایجاد سبک بسیار مهم است. ذکر این نکته لازم است که هرچند بسیاری، موتیف و تم را به یک معنا می دانند، اما باید دانست که موتیف، موضوع مکرر است که در یک داستان و یا در یک مجموعه اشعار و آثار هنری یک شخص تکرار می شود. اما

تم یا درون‌مایه، فکر اصلی و مسلط بر فضای حاکم بر داستان است و به عبارتی عصاره مفهومی، خمیرمایه و خط‌مشی اثر است و بیشتر آن را یکی از عناصر بنیادی داستان می‌دانند. توجه به تم در حکم پی‌ریزی محکم برای سایر عناصر داستان خواهد بود. تم مفهوم یا ایده محوری و کلی‌تر است که عنصر وحدت‌بخش داستان است و اغلب در یک جمله قابل بیان است. (تقوی، محمد و الهام دهقان، ۱۳۸۸، صص ۳۱-۷)

در هر حال، تکرار تفکر واحد، موجب تکرار واژگانی خاص و کلیدی و نمادین در شعر خیام شده و به صورت عبارات متحدالمضمون درآمده و همین امر اساس و پایه سبک خاص فردی خیام را در ترانه‌های وی نهاده است. تکرار اندیشه‌ها و موضوعاتی همچون مرگ، نگرانی از گذشت عمر، حیرت و افسوس در کار جهان، شک و تردید پیرامون احوال هستی، باده‌نوشی و شادخواری، عشرت‌طلبی و فرصت‌جویی و... به نحوی بارز در نزد خیام قابل توجه است. این اندیشه‌ها موجب تکرار کلماتی همچون جهان، فلک، هستی، مرگ، زندگانی، کوزه، خاک، باده، می، سبزه، باغ، گل و... در شعر خیام شده و نشان از توجه خاص وی به این قبیل واژگان دارد. این‌ها همان مواردی است که در شعر خیام می‌توان از آنها به عنوان «موتیف» یاد کرد. مانند موتیف «کوزه-گر» در شعر خیام. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱، صص ۴۰۶-۴۰۰)

بنابر آن چه گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در اشعار خیام وحدت سبکی و سبکی واحد وجود دارد و این امر از امتزاج تکرار فکر با تکرار واژگان - واژگانی خاص - ایجاد شده است که این خود، محصول توجه به اصل ادای معنای واحد به طرق مختلف (علم بیان) و گزینش واژگان بجا و مؤثر (علم بلاغت) است. اما در مقابل، در رباعیات خاقانی از این نوع تکرارها یا همان «بسآمد»ها، و به تعبیری «موتیف»های لفظی و معنایی، که از آنها یاد شد، اثری نیست؛ چنان که رباعیاتش، فاقد تکرار واژگان خاص و کلیدی و هم‌چنین به دور از اندیشه، فلسفه و تفکری مشخص یا همان تم و درون‌مایه است و اگر هم باشد، بسآمدش در حد ایجاد سبک نیست. بنابر این با اطمینان می‌توان گفت هر چند خاقانی در قصایدش، به عنوان شاعری دارای سبک

خاص فردی، شناخته شده است، با این حال در سرودن رباعیات، تنها به عنوان شاعری متوسط از او یاد می‌شود و این‌گونه است که رباعیاتی که سبک بیان و طرزی خاص و فکری مشخص در آنها دنبال نگردد، شهرت چندانی نیز نمی‌یابند.

## ۲-۴-۲- رویکرد زبانی

فصاحت و بلاغت دو ویژگی بارز رباعیات خیام است. اشعار وی ساده و بی‌آلایش و از نظر زبانی، به دور از تکلفات واژگانی و نحوی است. تنها در پی بیان معنی است و فقط به وزن و قافیه توجه دارد. خود را دچار اعنات و التزام در لفظ و در قافیه و ردیف نکرده، به لفاظی و صنعت‌پردازی نپرداخته و هیچ‌گاه دچار هیچ‌گونه تعقیدی نشده است و چنانکه قبلاً گفته شد توجه خیام به صنایع و آرایه‌های ادبی از روی التزام و تکلف نیست، این سلاست کلام و جریان عادی سخن است که موجب ظهور مثلاً تشبیه، جناس، تناسب و یا صنعتی دیگر می‌شود. هر چند توجه به معانی زیبای فلسفی و اندیشه‌های مربوط به جهان هستی، ذهن خوانندگان رباعیات خیام را درگیر خود کرده و کمتر محققان به لایه‌های پنهان و زیرکانه‌ی زیبایی‌های لفظی در سخن خیام پرداخته‌اند (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۴، صص ۴۷-۴۴)، با این حال خیام از تناسب لفظ و معنا در ترانه‌های خویش غافل نمانده و آن مایه از زیبایی‌های کلامی را که مناسب می‌دیده در گفتار خویش راه داده است و برعکس خاقانی، خود را در سرایش شعر خویش دچار مشکل و التزام ننموده است. به عبارتی خیام از ترفندهای زبانی هم چون پیوند هنری واژگان، تصویرسازی و تأکید و تکرار، به بهترین وجه در زیبایی شعر خویش بهره برده و بدین ترتیب در پیوند مناسب اجزا و عناصر با معنی، در شعر خویش به موفقیتی بسیار دست یافته است. (حسام‌پور و حسن‌لی، ۱۳۸۴، صص ۱۴۴-۱۲۱)

نمونه را به این رباعی توجه شود:

او را نه بدایت نه نهایت پیداست	در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست	کس می‌زند دمی در این معنی راست



در این رباعی پیوند و درهم‌تنیدگی کلمات به خوبی دیده می‌شود؛ چنانکه کلمات «آمدن» و «رفتن»، «بدایت» و «نهایت» و «کجا»، همگی نوعی انسجام مکانی را نشان می‌دهند و پیوند مناسب آنها با هم، نوعی حالت سرگیجه و دوّار را به خواننده الغا می‌کند. (حسام‌پور و حسن‌لی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵)

در رباعیات خاقانی اما میل به انواع صنایع ادبی و رعایت التزام و اعنات، فراوان دیده می‌شود؛ علاوه بر شواهدی که از رعایت التزام نزد خاقانی ذکر شد، التزام به ذکر «آب و آتش» در این رباعی نیز درخور توجّه است:

ای تیغ تو آب روشن و آتش ناب      آبی چو خماین، آتشی چو سیماب  
از هیبت آن آب تن آتش تاب      رفت آتشی از آتش و آبی از آب

(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۷۰۲)

در اشعار خیّام کلمات، ساده و صیقل‌خورده از آب‌درآمده، روان درکنار هم نشسته‌اند. راست بدان می‌ماند که الفاظ یک به یک دست‌چین و به‌گزین شده‌اند. سلاست و روانی ویژه‌ای در زبان خیّام هست که خاصّ اوست. اما در رباعیات خاقانی غث و ثمین، هم در لفظ و هم در معنی بسیار است. بر این اساس باید گفت که یکی از نکات قابل توجّه در بررسی رباعیات خاقانی، وجود ترکیبات و واژگان ناهمواری است که از نظر ترکیب و موسیقی شعری درخور قالب و زبان رباعی نیستند. این الفاظ آنگاه که در برابر الفاظ ساده و بی‌آلایش سخن خیّام قرار داده می‌شوند، ناهمواری و عدم هماهنگی و تناسب آنها با قالب و زبان رباعی بیشتر حس می‌گردد و آن سلاستی را که از آن یاد شد، از سخن خاقانی دور می‌کنند. هرچند چنانکه گفته شد، خاقانی در رباعیاتش به سادگی زبان گراییده، با این حال، باز تا حدودی ردّ پا و نشانی از همان سبک و زبان مطمئن قصاید، در رباعیاتش دیده می‌شود که به‌صورت کاربرد ترکیباتی ناهموار نمایان شده است. ترکیباتی هم‌چون:

القصة بطولها، بام زلف هندوی، بذر قطونا، تشنیع، چوبک زدن، زنا رخط، صلیب  
عنبربو، طیب مو، طیانچه، قلو، قندز، قوقه، مزعفر، نعوذ بالله، لاوالله.

علاوه بر این ترکیبات و الفاظ نامتناسب، گاه فقط برای ایجاد تناسب، یک رباعی می‌سراید؛ چنانکه در رباعی زیر تناسبی استادانه ایجاد کرده است:

ای پیش تو مهر و ماه و تیر و بهرام

برجیس و زحل، زهره، حمل، ثور غلام

جوزا، سرطان، خوشه، کمان، شیرت رام

میزان، عقرب، دلو، بره، حوت به دام

(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۷۲۵)

خاقانی هم‌چنین یک رباعی ذوق‌فیتین دارد که در آن با رعایت نوعی التزام، تخلّص خود را در هر چهار مصراع، در بین دو قافیه گنجانده است:

ای از دل دردناک خاقانی شاد غم‌های تو کرد خاک خاقانی باد

وزی که کنی هلاک خاقانی یاد برخی تو جان پاک خاقانی باد

(همان، ص ۷۱۹)

یکی از ویژگی‌های بارز سخن خیّام، قرینه‌گرایی است. قرینه‌سازی‌های لفظی و معنایی که در اشعار وی دیده می‌شود، نتیجه پیوند ذهن او با دانش ریاضی است، چنانکه پایه بسیاری از رباعیات وی بر قرینه‌سازی استوار است؛ در یک بررسی نشان داده‌اند که بیش از ۹۰٪ از رباعیات خیّام از این امکان بیانی برخوردار است و انواع قرینه‌سازی‌های ترادفی، تقابلی و تعاملی در این سروده‌ها دیده می‌شود. این ویژگی، نقش مهمی در ساخت و شکل‌گیری رباعیات خیّام دارد. در این شیوه، شاعر دو عنصر را که به گونه‌ای لفظی یا معنوی در تضاد، ترادف یا تعامل با یکدیگر هستند، در برابر هم قرار می‌دهد و از تقابل آن‌دو، نتیجه مورد نظر خود را می‌گیرد و گاهی نتیجه را به خواننده وامی‌گذارد. علاقه فراوان خیّام به قرینه‌سازی که به آن اشاره شد، هم در فکر و اندیشه و هم در زبان و سبک وی تأثیر بسیار داشته است. این ویژگی در کنار بُعدهای دیگر، البته می‌تواند وسیله‌ای باشد برای بازشناخت رباعیات خیّام از اشعاری که به او

نسبت داده‌اند. (حسن‌لی و حسام‌پور، ۱۳۸۴، ص ۷۶) به‌عنوان نمونه در رباعی زیر، خیّام «صدبار پیاله» و «صدبار سبوی» را قرینه ساخته است:

برگیر پیاله و سبوی ای دل‌جوی      فارغ بنشین به کشته‌زار و لب جوی  
بس شخص عزیز را که چرخ بدخوی      صد بار پیاله کرد و صد بار سبوی  
(خیّام، ص ۱۶۶)

هم‌چنین در این رباعی «زیر پای نادان» را در تقابل با «کنگره ایوان» قرار داده است (حسن‌لی و حسام‌پور، ۱۳۸۴، ص ۱۹):

خاکی که به زیر پای هر نادانی است      کف صنم و چهره جانانی است  
هر خشت که بر کنگره ایوانی است      انگشت وزیر یا سر سلطانی است  
(خیّام، ص ۳۰)

اما در مقابل، از بررسی رباعیات خاقانی این نتیجه به‌دست می‌آید که ویژگی قرینه‌گرایی در سخن وی به فراوانی و شدت سروده‌های خیّام نیست و به‌ندرت یافت می‌شود، چنانکه در این رباعی «جمشید و فریدون» را در تقابل با «گدا» قرار می‌دهد:

خاقانی اگر ز راحت رنگی نیست      تشنیع مزن که با فلک جنگی نیست  
ملکی که به جمشید و فریدون نرسید      گر هم به گدایی برسد، ننگی نیست  
(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۷۰۳)

نکته دیگر این که خیّام در اشعار خویش تخلّص نمی‌آورد. حتّی در آن یکی دو رباعی هم که نام خیّام آمده، (رباعیات ۲۱ و ۱۱۶) جای شک و تردید باقی است؛ چه این امکان هست که از کس یا کسان دیگر باشد که یا خطاب به خیّام سروده‌اند و یا اینان خود، سروده و به نام وی انتشار داده‌اند. اما خاقانی در بسیاری از رباعیات، تخلّص خویش -خاقانی- را می‌آورد؛ علاوه بر آن رباعی که در هر چهار مصراع آن، تخلّص خود را گنجانده و قبلاً ذکر شد، گاه در آغاز رباعی، در مصراع اوّل و گاهی نیز در بیت دوم، در مصراع سوم یا چهارم. به‌عنوان نمونه ذکر تخلّص در مصراع اوّل:

خاقانی اگر نه خس‌نهادی خوش باش      گام از سر کام درنهادی خوش باش

هرچند به ناخوشی فتادی خوش باش      پندار در این دور نزادی خوش باش  
خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۷۲۲)

نکته دیگر این که زبان خیام، پاک و عقیف است و عاری از الفاظ رکیک و هزل و هجو و دشنام و به دور از مزاح و مطایبه؛ زیرا فلسفه را با این امور کاری نیست. فکر و اندیشه وی جدّ و به تبع آن، بیان وی نیز جدّ است. اما در رباعیات خاقانی از این نوع مسائل، فراوان است و وی پا را از دایره ادب بیرون نهاده، الفاظ نامناسب و رکیکی در سخن خویش گنجانده که «اعاده ذکر آن ناکردن اولی»، گاه حتی به هزل و هجا نیز روی آورده است.

پیش تر از این گفته شد که رباعی از نظر قافیه بر دو نوع است؛ کامل و خصی. رباعیات خیام بیشتر از نوع کامل است؛ چنانکه در هر چهار مصراع قافیه را می آورد. خاقانی رباعی کامل دارد، اما بیشتر رباعی خصی سروده است؛ یعنی، در مصراع سوم قافیه نمی آورد. نمونه های فراوانی از این نوع رباعی در دیوان وی یافت می شود.

## ۲-۴-۳- رویکرد فکری

چنانکه گذشت تکرار مضمون در رباعیات خیام بسیار است و این امر به دلیل نظام حاکم بر ذهن اوست. بدان سان که وی ذهن خود را متوجه مسائلی اساسی پیرامون جهان و زندگی می کند. این اندیشه ها که خیام در رباعیات خویش مطرح می کند؛ نظیر تأمل در راز آفرینش به همراه اظهار حیرت و سرگستگی در کاروبار جهان، شک در مسئله آفرینش و احوال هستی، ناپایداری و ستم کاری دنیا و عبرت آموزی از آن، بی اعتنایی به جهان، تأثیرگذاری چرخ در اعمال و سرنوشت انسان، قضا و قدر و جبر و اختیار، مرگ و زندگی، یأس فلسفی و بدبینی نسبت به حیات و ناامیدی از زندگانی به همراه حسرت و افسوس پیرامون گذشت عمر و به تبع آن، دعوت آدمی به اغتنام فرصت شاعرانه و نیز دعوت به بهره گیری از لذت ها و خوش باشی و عشرت طلبی و شادخواری، پناه بردن به شراب و می گساری، نکوهش ریاکاران و اعتراض به متشرعین

ظاهر ساز و بدبینی نسبت به دوستان و بی‌وفایی یاران و افکاری دیگر از این نوع، پایه فلسفه فکری و اساس جهان‌بینی وی را تشکیل می‌دهد.

با توجه به این مطالب و نیز بررسی‌های انجام شده در این پژوهش، خاقانی از نظر فکری، نتوانسته است از این نوع اندیشه‌های فلسفی که در نزد خیام هست، برکنار بماند. البته در بعضی مباحث که در سخنان خیام مطرح شده، همچون بحث اعتراض به بعضی مسائل دینی و کاروبار متشرعین ظاهر فریب، خاقانی که خود شرح‌گرایی متعصب است، وارد نشده و هم‌چنین در دیگر مسائلی که پایه و اساس فلسفی دارند، چون خاقانی را با فلسفه کاری نیست، به آن مباحث نپرداخته است. با این حال، بین فکر و اندیشه وی با خیام مشترکاتی وجود دارد و پاره‌ای مضمون‌آفرینی‌های نغز هست که متأثر از اندیشه‌های خیام است؛ چنانکه در بین رباعیاتی که مضامین مشترک با سخنان خیام دارد، و ما در اینجا به «خیام‌واره»های خاقانی از آنها تعبیر می‌کنیم. از مجموع ۲۹۸ رباعی در دیوان وی، در ۱۷ رباعی از ناپایداری دنیا و بی‌اعتنایی به آن و کاروبار فلک و شکایت از زمانه و مرگ، ۱۱ رباعی از شادخواری و می‌گساری و اغتنام فرصت و در ۳ رباعی از بی‌وفایی و شکایت از اهل زمانه و بدعهدی آنان سخن رانده است. نکته در این جاست که آنگاه که به این نوع تأملات می‌پردازد، علاوه بر این که تأثیر فکر و اندیشه‌های خیام در رباعیاتش پیداست، زبان وی نیز به سادگی گراییده است. در ادامه به منظور نشان دادن این اندیشه‌ها و مضامین فکری مشترک، به بررسی این رباعیات می‌پردازیم:

همه ما در برخورد با اندیشه مرگ، به تناقض و دغدغه فکری دچار می‌شویم؛ گاه آن را دردآور و تلخ و گاهی شیرین و آرامش‌دهنده می‌دانیم. زمانی مرگ را نجات‌دهنده از زندگی زجر بار دنیوی و رهایی‌بخش از دردهای جسمی می‌نامیم و زمانی پایان‌دهنده فقرها و گرسنگی‌ها. خیام نیز طبعاً در مقام یک فیلسوف و اندیشه‌ور، همین افکار و دغدغه‌ها را بیشتر از یک انسان عادی به خود راه می‌داده است. به عبارتی دیگر انعکاس مرگ‌اندیشی در شعر وی حاصل تفکرات فلسفی اوست. تا آنجا که اندیشه و بحث

پیرامون مرگ، به مهم‌ترین و بارزترین دغدغه فکری وی تبدیل شده است. تقابل مرگ و زندگی، زیرساخت بیشتر رباعیات اوست؛ چنانکه تکرار موضوع مرگ‌اندیشی نزد خیام به یک «موتیف معنایی» بدل گشته است. اما وی با تعبیر خاص خویش که از آنها به «موتیف‌های لفظی» در شعر خیام تعبیر کردیم، این مسأله را برای خواننده اشعارش ملموس تر کرده، چنان‌که با واژگانی هم‌چون کوزه، خاک، گل، خشت، سبزه و... به تعبیری از ناپایداری جهان، به‌ویژه آدمی و زندگی و مرگ وی پرداخته است و هرچند باری این موضوع در رباعیاتش تکرار شده است، اما این تکرار، ملال‌آور نیست. چنانکه گویی هربار موضوعی تازه را بیان می‌کند و این تازگی موضوع، بی‌گمان متأثر از تری و طراوت لفظ و سخن اوست. به‌هرحال خیام از مرگ، تأسفی ندارد ولی از مرگ و درد و داغ خورشیدرخان و زهره‌جبینان تأثیر می‌پذیرد. از خرابی چرخ فلک می‌نالد و از خاک، شکوه دارد که: «بس گوهر قیمتی که در سینه تست». فریاد برمی‌آورد که: «این کهنه جهان به کس نماند باقی» و این آمدن بهار و رفتن دی عمر را می‌خورد و کسی از دست اجل رهایی ندارد. همه رفتنی هستیم و «ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود». پس «چون عاقبت کار جهان نیستی است» خوش باش، زیرا:

پیمانہ چو پر شد چه شیرین و چه تلخ

چون عمر به سر رسد چه بغداد و چه بلخ

می نوش که بعد از من و تو ماه بسی

از سلخ به غره آید، از غره به سلخ

(خیام، ص ۵۳)

بنابراین چنین نصیحت می‌کند:

تا کی غم آن خورم که دارم یا نه      وین عمر به خوشدلی گذارم یا نه

پر کن قلدح باده که معلوم نیست      این دم که فرو برم برآرم یا نه

(همان، ص ۱۵۵)

اما راجع به اندیشه مرگ نزد خاقانی باید گفت از یک سو، آن مقدار سخن از مرگ که در قصاید و دیگر اشعارش هست - و ما را با آن کار نیست - در واقع مرثیه‌هایی است در سوگ خویشان و آشنایان. اما از دیگر سو، در رباعیاتش در مواردی اندک که به وادی مرگ گام نهاده است، نگاهی فلسفی از آن نوع که در نزد خیّام هست، به مسأله دارد. هرچند که در آن موارد هم چون خیّام به باده‌گساری دعوت می‌کند و نوعی اندیشه کام‌جویی و فرصت‌طلبی نیز در ورای آن سخنان نهفته است، چنانکه می‌گوید نرگس خون آلوده‌ات را از خواب بردار و می صبحی درده و برای این کار «برخیز که خفتنت بسی خواهد بود»:

ای بت علم سیه ز شب، صبح ربود      برخیز و می صبحی اندر ده زود  
بردار ز خواب نرگس خون آلود      برخیز که خفتنت بسی خواهد بود

(خیّام، ص ۷۱۹)

و به اغتنام فرصت توصیه می‌کند:

در تیـرگی حال، می روشن به

می در دست به هر حال و خرد دشمن به

اکنون که عنان عمر در دست تو نیست

در دست تو آن رکاب مرد افکن به

(همان، ص ۷۳۶)

سخن از شادخواری و باده‌نوشی، بعد از اندیشه مرگ، بیشترین بخش از رباعیات خیّام را دربرمی‌گیرد. ذکر می و لوازم مربوط به آن در سخن خیّام بسآمدی فراوان دارد؛ چنانکه می، باده، شراب، کاسه، جام، عیش، کوزه و خوردن یا نوشیدن می، بخش عمده‌ای از موتیف‌های سخن خیّام را ساخته است. پرداختن به مضمون باده‌نوشی و می‌گساری در اشعار خیّام، چنان گسترده است که نزد خواننده اشعارش این گمان در حقّ وی می‌رود که او پیوسته به کارآب مشغول بوده و به باده‌گساری می‌پرداخته است. آن‌گونه که پیش‌تر گفته شد سرودن این‌گونه اشعار در طول تاریخ، منکرانی را برضد او

برانگیخته، بارها متشرعین ظاهرین به ردّ و تکفیر وی پرداخته‌اند. با این حال بر کسی پوشیده نیست که پدیدآورنده این اشعار فلسفی و حکمی نغز، البتّه شخصی دائم‌الخمر و لاقید نتواند بود. هم‌چنان‌که پرداختن به مسائل ریاضی و جبر و نجوم و نوشتن کتاب در این مباحث نیز از عهده شخصی مست و لایعقل بیرون است. به‌رحال این مایه سخن از عشرت‌طلبی، اغتنام فرصت، خوش‌باشی و باده‌گساری، سخن از بهره‌بردن از زندگانی این جهانیست که شاعر حکیم ما، نیک می‌دانسته که «امروز تورا دسترس فردا نیست» و اندیشه فردا، سودایی بیش نیست. لذا سفارش می‌کند که عمری را که اجل از پی آن می‌تازد و بهای آن معلوم نیست، ضایع مکن، «خوش باش وز دی مگو که امروز خوش است». این اندیشه خوش‌باشی در نزد وی چنان است که «جامی و بتی و بربطی، بر لب کشت» را اگر به نقد باشد از نسیه بهشت برتر می‌داند، زیرا وی را اعتقاد این است که «نقدی ز هزار نسیه، خوش‌تر باشد»:

گویند کسان بهشت با حور خوش است

من می‌گویم که آب انگور خوش است

این نقد بگیر و دست از آن نسیه بردار

که آواز دهل شنیدن از دورخوش است

(خیام، ص ۴۱)

با این حال، نیک آگاه است که «این قافله عمر عجب می‌گذرد». از اینرو اندرز می‌دهد این عمر را که سرمایه سودای جهان است آن‌گونه که می‌خواهی گذران. بر خیمه تن که چهار میخس سست است، تکیه مکن و در غم زمانه، دلتنگ منشین و:

از دی که گذشت، هیچ از او یاد مکن      فردا که نیامده است، فریاد مکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن      حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

(همان، ص ۱۳۶)

و غایت سخن او این‌که:

برخیز و مخور غم جهتان گذران      بنشین و دمی به شادمانی گذران



در طبع جهان اگر وفایی بودی نوبت به تو خود نیامدی از دیگران  
(خیّام، ص ۱۳۸)

اما خاقانی از آنجا که دین‌گرایی متعصب است، به آن اندازه که سخن از می و باده‌نوشی، عشرت‌جویی و فرصت‌طلبی در نزد خیّام هست، به موضوع شراب و باده‌گساری و توصیف آن، در رباعیاتش نپرداخته، با این حال گاه‌به‌گاه این امر نزد وی مجال بیان یافته است، چنانکه در دیوان او بیش از ده رباعی در وصف باده و اغتنام فرصت وجود دارد و چنانکه پیش‌تر از این گذشت، توجه و پرداختن به این مسائل، نه از سر عقیده و باور قلبی اوست که بیشتر از نوع مضمون‌پردازی‌های شاعرانه است که طبعاً خاقانی نیز مانند هر شاعر دیگری به این مضامین علاقه‌ای نشان می‌دهد. حتی در این نمونه‌ها از رباعیات با مضمون باده‌نوشی که نقل می‌شود و ظاهراً در آنها به می‌گساری و شادخواری دعوت می‌نماید، هرچند آن مایه از اندیشه اغتنام فرصت و شادخواری که در سخن خیّام هست، در آنها دیده نمی‌شود، با این حال، این احتمال که ممکن است خاقانی در این‌گونه مضامین از خیّام متأثر بوده باشد، وجود دارد:

کو آن می دیرسال زودافکن او      محراب دل من ز حیات تن او  
میخانه مقام من به و مسکن او      خم بر سر من، سبوی بر گردن او

(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۷۳۳)

هم‌چنین:

خاقانی را خون دل رز در ده      دل سوخته را خام روان‌پز در ده  
آن آب دل‌افروز دل رز در ده      صافی شده را دُرد زبان‌گر در ده

(همان، ص ۷۳۵)

در ادامه سخن از شادخواری، عشرت‌طلبی و فرصت‌جویی، ذکر این نکته خالی از فایده نیست که خیّام سخن از هم‌نشینی با زیبارویان و زهره‌رخان را فراموش نمی‌کند. گویی که هم‌صحبتی با آنان را نوعی اغتنام فرصت و بهره‌گیری از این جهان می‌داند و نمی‌خواهد آن را از دست بدهد. در بسیاری از رباعیات وی در کنار نگرانی

از گذر قافله عمر، دلهره مرگ، تذکر ناپایداری جهان و یادآوری بی وفایی زمانه و ابنای آن، به بهره‌گیری از عمر و باده‌نوشی و فرصت‌طلبی و کامجویی از گلرخان و زیبارویان سفارش می‌کند و با این سخنان، اندیشه نشاط و امیدواری را در خواننده شعر خویش، تروتازه و زنده می‌گرداند:

چون لاله به نوروز قدح گیر به دست      با لاله رخی اگر تورا فرصت هست  
می نوش به خرمی که این چرخ کهن      ناگاه تورا چو خاک گرداند پست  
(خیّام، ص ۲۷)

در رباعیات خاقانی نیز صحبت از مهرویان و نازنینان بسیار هست؛ بیشتر این سخنان، پیش از آن که سفارش به اغتنام فرصت و عشرت‌جویی در کنار زیبارویان باشد، معمولاً از نوع همان توصیفات عادی معشوق و گله و شکایت‌های بین عاشق و معشوق، در ادب فارسی است که پیش از خاقانی هم، در شعر فارسی رواج داشته و دیوان‌های شاعران پیشین، سرشار از این‌گونه وصف‌های کلیشه‌ای و سخنان تکراری است. با این حال آن‌گاه که اندک راحت و آسایشی دست دهد به می‌گساری و اغتنام فرصت و بودن در کنار زیبارویان، دعوت می‌کند:

بنمود بهار تازه، رخسار ای دل      بر باد نهاده باده پیش آر ای دل  
اکنون که گشاد چهره گلزار ای دل      ما و می گلرنگ و لب یار ای دل  
(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۷۲۴)

اما باز گردیم بر سر اصلی‌ترین محور فکری خیّام؛ یعنی، اندیشه‌های فلسفی. به طور کلی فلسفه خیّام در رباعیاتش طرح این مسائل است که در این عالم از این «مُدبران سرگردان» چرا کسی به این پرسش جوابی نمی‌دهد «کاین آمدن از بهر چه و رفتن به کجاست؟» البته خیّام می‌گوید که اگر چه «دشمن به غلط گفت که من فلسفیم»، حرف او را انکار می‌کنم، ولی در هر حال، باید این قدر از فلسفه بدانم که من کیم و به کجا می‌روم؟ بنابراین خود در پی پاسخ برمی‌آید و می‌گوید که این جهان بر ما ناشناخته است. دل به اسرار جهان نمی‌رسد و در کار جهان هنوز استاد نیستیم. عدالت در کار

جهان نیست و در احوال آن حیرانیم. افلاک جز غم نمی‌افزایند و خاطر اهل فضل از دست زمانه آسوده نتواند بود. کار و بار و احوال فلک، قابل سنجیدن و پیش‌بینی نیست. این جهان، کیخسرو و جم را به خاک افکنده و سر و دستۀ کوزه از کله پادشاهان و دست‌گدایان ساخته است. ما نیز در کارگه کوزه‌گران، کوزه خواهیم شد. آمدن و رفتن ما سودی و جاه و جلالتی برای گردون ندارد و اختیاری نیست و اگر چنین بود، نمی‌آدمم که بروم. از این جهان، حاصل در دست به جز باد نیست و بر شاخ امید، بر و ثمری نیست. این منزل بیداد جای آرمیدن نیست و حال که چنین است «ای دل غم این جهان بیهوده مخور» و «جهان را به شادمانی گذران» و عمر را صرف این دنیا مگردان و از این دنیا به خورشی و پوششی بسنده کن و در طلب آن مباش. غم فردا را مخور و دم را غنیمت شمر.

بنابر این تا آنجا پیش می‌رود که نشستن در باغی با بهشت‌رویان را با بهشت عوض نمی‌کند. هشدار می‌دهد و دریغ می‌خورد که «یاران موافق همه از دست شدند» و فریاد سر می‌دهد که «این سبزه که امروز تماشاگاه ماست»، روزی می‌رسد که تماشاگاه دیگران خواهد بود. بعد از ما، از خاک ما سبزه می‌دمد و بسی گل می‌روید و بر خاک ما می‌ریزد و از ما خیری نیست.

این است اندیشه‌های خیام که بدین‌سان در رباعیاتش، به گونه‌های مختلف، مجال بیان یافته است. در هر حال ناگفته پیداست طرح چنین مسائل و اندیشه‌هایی از سوی کسی نیست که «بی می ناب زیستن» نتواند، بلکه از جانب کسی است که سخن وی اصل و اساس فلسفۀ زندگی است؛ کسی که سفارش به بهره‌بردن از این جهان می‌کند، نه دل در گرو دنیا داشتن. اشعارش نه گله از زندگی، که در ستایش زندگی است. با این حال، از درهم شکستن طبایع، دلش می‌گیرد و از این تعجب می‌کند که چرا کوزه‌گر دهر، این جام لطیف را بر زمین می‌زند:

جامی است که عقل آفرین می‌زندش      صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش

این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

(خیام، ص ۱۱۵)

گاه در مواردی هم معلوم نیست که به چه سبب، از هم‌عصران خویش دلش می‌گیرد و آنان را «مشتی خر» در «زیر و زبر دو گاو» می‌خواند:

گاو است در آسمان و نامش پروین      یک گاو دگر نهفته در زیر زمین  
چشم خردت باز کن از روی یقین      زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین

(همان، ص ۱۴۴)

گاهی در قناعت سخن سر می‌دهد و چنان چون کرکسی به استخوانی قانع است و به نانی جوین، دل خوش. هیچ‌گاه طفیل خوان ناکسان و آلوده به پالوده‌ خسان نمی‌شود:

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن      به زان که طفیل خوان ناکس بودن  
با نان جوین خویش حقاً که به است      کآلوده به پالوده‌ هر خس بودن

(همان، ص ۱۴۲)

و بدین‌سان مناعت طبع را از یاد نمی‌برد:

یک نان به دو روز اگر بود حاصل مرد      وز کوزه‌ شکسته‌ای دمی آب سرد  
مأمور کم از خودی چرا باید بود      یا خدمت چون خودی چرا باید کرد

(همان، ص ۹۸)

و گاه از مبارزه با «زاهدان سالوس» می‌گوید:

یک جرعه می‌ز ملک کاوس به است      از تخت قباد و ملکت توس به است  
هر ناله که رندی به سحرگاه زند      از طاعت زاهدان سالوس به است

(همان، ص ۵۲)

اما خاقانی که مخالف سرسخت فلسفه است و «نقد هر فلسفی»<sup>۹</sup> در پیشش به فلسفی نیززد و «فعل اسطوره ارسطو»<sup>۱۰</sup> نزد وی بهایی ندارد، این‌گونه اندیشه‌ها کمتر در رباعیات او مجال بیان یافته است. مطالعه اشعار، بویژه رباعیات خاقانی نشان می‌دهد که وی در فکر پی‌ریزی و طرح فلسفه‌ای خاص نیست و اندیشه و عقاید وی نسبت به

تفکرات فلسفی بر همگان معلوم است. غایت سخن این که از نظر فلسفی، در رباعیات خاقانی، جز در مواردی، سخنی برای گفتن و حرفی برای شنیدن وجود ندارد. اما در هر حال از کثرت و تنوع مضامین بیشتری نسبت به رباعیات خیام برخوردار است و به عبارتی «از هر دری سخنی» رانده است. در بیش‌تر این اشعار معمولاً خطاب وی با معشوق است، چنان که گاه از موی بنفشه فش او سخن می‌گوید و گاهی به مناسبت درد دندان و حتی تب‌خال لب معشوق یا کسی، رباعی‌ای می‌سراید. به هجو و هزل می‌پردازد و به دشنام و بدگویی می‌گراید. گاهی مرثیه می‌سراید، مزاح و مطایبه می‌کند و هم‌چنین تقاضا و مدح. اما آنگاه که از آن نوع اندیشه‌های خیامی به سراغش می‌آید، از بی‌وفایی فلک و اهل زمانه دلش می‌گیرد و می‌نالند. گاهی گردش و دور «این چرخ بدآیین» را نکو نمی‌داند. زمانی از جور فلک یادش می‌آید و آگاه است که بی‌شک، از غدر فلک رهایی ندارد و اعتقاد دارد «بس کوردل است این فلک بی‌سروبن». بنابراین تا آنجا پیش می‌رود که به جوانی و زندگانی نیز دل نمی‌بندد:

هیچ است وجود و زندگانی هم هیچ      وین خانه و فرش باستانی هم هیچ  
از اندیشه و نقد زندگانی همه را      سرمایه جوانیست، جوانی هم هیچ

(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۷۱۲)

از سفله‌پروری فلک و کین‌ورزی آن نسبت به خود، آگاه است:

هر روز فلک کین من از سر گیرد      بر دست خسان مرا زبون‌تر گیرد  
با او همه کار سفلگان درگیرد      من سفله شوم، بوکه مرا برگیرد

(همانجا)

و از این کینه‌توزی فلک، در «باغچه عمر» وی حاصلی جز غم نیست:

در باغچه عمر من غم پرورد      نه سرو، نه سبزه ماند، نه لاله، نه ورد  
بر خرمن ایام من از غایت درد      نه خوشه، نه دانه ماند، نه کاه، نه گرد

(همان، ص ۷۱۵)

گاهی از بی‌وفایی سخن می‌گوید:

گویند که هر هزار سال از عالم آید به وجود اهل وفایی محرم  
 آمد زین پیش و ما نزاده ز عدم آید پس از این و ما فرورفته به غم  
 (خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۷۲۵)

گاه مانند خیام، از خسان زمانه و ناکسان شکوه می کند و از مناعت طبع سخن  
 به میان می آورد:

از غدر فلک، طعن خسان صعب تر است

وز هر دو، فراقِ غم رسان صعب تر است

صعب است فراق یار دلبر لکن

محتاج شدن به ناکسان صعب تر است

(همان، ص ۷۱۲)

یادآوری می کند که:

تیمار جهان غصه خوری ارزد؟ نی دیدار بتان نوحه گری ارزد؟ نی

بیچاره پیاده را که فرزین گردد فرزین شدنش نگوئسری ارزد؟ نی

(همان، ص ۷۳۹)

وی هم چون خیام می داند و می گوید «اساس عمر غم خواهد بود». از اینرو نتیجه  
 می گیرد که «خاقانی از این چرخ سیه کاسه دون» جز «هیچ»، حاصلی در دست نخواهی  
 داشت:

دانی از جهان چه طرف بستم هیچ وز حاصل ایام چه در دستم هیچ

شمع خردم ولی چو بنشستم هیچ آن جامم جمم ولی چو بشکستم هیچ

(همان، ص ۷۱۲)

حاصل سخن این که، آن گونه که از این تعداد رباعیات خاقانی می توان استنباط  
 کرد، وی در لحظه هایی از زندگانی خویش، افکار و اندیشه هایی را از آن نوع که در  
 سخن خیام هست، به خود راه می داده است؛ افکار و اندیشه هایی فلسفی که خاقانی به  
 عنوان شاعری فلسفه ستیز، نتوانسته است خویشتن را از بیان آنها دور بدارد. هرچند

تفکرات وی البتّه از آن اصلاتی که در اندیشه‌های خیّام است، بی‌بهره است، تا جایی که این‌گونه اندیشه‌ها را در سخن وی می‌توان ضعیف و تقلیدی دانست. با این حال نه آن دعوت به می‌گساری‌ها و شادخواری‌ها، نشانی از باور و اعتقاد وی دارد و نه در ورای سخن‌گفتنش از مرگ و اغتنام فرصت، عقیده‌ای حکیمانه و باوری فلسفی و محکم، همچون عقاید و باورهای خیّامی، نهفته است. غایت سخن این‌که در بسیاری از رباعیات خاقانی، هرچند این‌گونه سخنان و تفکرات را می‌توان بیشتر از نوع تفنّن‌ها و مضمون‌پردازی‌های شاعرانه دانست، با این حال تأثیر اندیشه‌های خیّام در این رباعیات کاملاً مشهود و قابل توجّه است.

### ۳- نتیجه‌گیری

هرچند خاقانی در سرودن رباعیاتش تماماً به راه خیّام نرفته است، با این حال این اشعار، از جنبه‌های گوناگون، شباهت‌هایی با اشعار خیّام دارد. با مطالعه رباعیات خاقانی، می‌توان گفت که وی در سرودن رباعی از پیروان مکتب خیّام به‌شمار می‌آید. به عبارت دیگر خاقانی که خود در قصیده‌پردازی، صاحب سبک است، در رباعیاتش تقریباً همان راه خیّام را رفته است. وی ترانه‌های خیّام را خوانده و در سرودن این نوع شعر از وی تأثیرپذیری داشته است، بدان‌گونه که این تأثیرپذیری در رویکردهای زبانی و ادبی و نیز در رویکرد فکر و اندیشه و محتوا، مشهود است، چنانکه از مقایسه و بررسی رباعیات این دو شاعر، نتایج زیر به‌دست می‌آید:

از نظر ادبی خیّام با استفاده از امتزاج تکرار فکر و تکرار واژگان توانسته است به سبکی واحد و وحدت سبکی دست یابد. در رباعیات خیّام -چون بر تفکرات و اندیشه‌های مشخصی استوار است- تنوع مضمون و محتوا کمتر است و این امر علاوه بر نظام حاکم بر فکر او، به دلیل تعداد محدود رباعیات او نیز هست. اما در رباعیات خاقانی غث و ثمین بسیار هست، هم در لفظ و واژه و هم در معنا. با این تفاوت که به دلیل کثرت رباعیات وی، تنوع مضامین بیشتری در آنها دیده می‌شود. بنابر این، با

اطمینان می‌توان گفت هر چند خاقانی در قصایدش، به عنوان شاعری دارای سبک خاص فردی، شناخته شده‌است، با این حال در سرودن رباعیات، تنها به عنوان شاعری متوسط از او یاد می‌گردد و به این دلیل است که رباعیاتی که زبان، سبک بیان و طرزوی خاص و فکری مشخص در آنها دنبال نگردد، البته شهرت چندانی نیز نخواهند یافت. از نظر زبانی، اشعار خیام سلیس و روان و به دور از هرگونه تعقیدات لفظی و معنایی است و وی را باید شاعری صاحب سبک در رباعی به‌شمار آورد. البته سخن خیام زیبایی‌های خاص خود را دارد و همانا این زیبایی‌ها در خدمت معنی‌رسانی و الغای سریع مفهوم به خواننده است و از آن زیبایی‌های لفظی، هیچ گونه تزاحم یا تداخل تصویر در حین خوانش و درک معنا، ایجاد نمی‌گردد. پیداست که خیام در اشعارش، تنها در پی بیان معنی است نه لفظ پردازی. اما خاقانی هم چنان متأثر از سبک و زبان قصاید، در رباعیاتش نیز به لفاظی و ایراد انواع صنایع بدیعی پرداخته است. به عبارتی دیگر خاقانی، با آن که در قصایدش سبک و زبانی پیچیده دارد، با این حال در رباعیاتش که سخن از احساسات و بیان تفکرات شاعرانه است، آن دشواری گفتار را تا حدی رها کرده و به زبانی سهل و آسان روی آورده‌است. چنانکه در مواردی بسیار، کوشیده تا به زبان خاص خیام نزدیک شود و در این راه به موفقیت‌هایی نیز دست یافته‌است.

محور تفکرات خیام، فلسفه است تا آنجا که می‌توان گفت تقریباً هیچ سخنی از وی نیست که در آن اندیشه‌ای فلسفی پنهان نباشد. کوتاه سخن آن که پایه و اساس تفکرات فلسفی خیام، اندیشیدن پیرامون مسائل جهان است، خاقانی اما از تفکرات و اندیشه‌های فلسفی به دور است و حتی مخالف با آن. با این حال نتوانسته است از این نوع اندیشه‌ها کاملاً برکنار بماند و آن‌گاه که به این تفکرات فلسفی می‌پردازد، تأثیر فکر و اندیشه خیام در رباعیاتش پیداست. البته از نظر بحث اصالت اندیشه، اصالت اندیشه‌های خیام بر کسی پوشیده نیست، اما آن دسته از تفکرات فلسفی خیام‌وار که



خاقانی در رباعیاتش به آنها پرداخته، تا حدودی به دور از اصالت لازم است و تنها جنبه‌ی روایی و تقلیدی دارد و از سر تفنّنات و مضمون‌پردازی‌های شاعرانه است. نام خیّام با رباعی پیوندی استوار یافته‌است. هم‌چنان‌که خاقانی به عنوان شاعری قصیده‌پرداز، آن هم تنها در نزد خواص و دانشگاهیان شناخته شده و بیشتر به بررسی قصاید وی پرداخته شده است. در این پژوهش کوشش شده است که خاقانی به عنوان شاعری رباعی‌پرداز نیز معرفی گردد - البته رباعیاتی با سبک و زبانی ساده‌تر از قصاید او-. دیگر اینکه شناخت رباعیات خاقانی، وی را از حوزه مطالعات انحصاری دانشگاهیان خارج نموده، میزان توجه و اقبال عامه را به این شاعر بیشتر می‌افزاید. نکته آخر اینکه نتایج این پژوهش می‌تواند دریچه‌ای باشد به شناخت بیشتر رباعیات خاقانی و مقدمه‌ای برای بررسی و مطالعه سبک‌شناختی شعر وی. هم‌چنین به عنوان گامی در مطالعه تأثیرگذاری خیّام و رباعیات او بر دیگر رباعی‌پردازان دانسته شود.

### یادداشت‌ها

- ۱- برای توضیح بیشتر پیرامون رباعیات اصیل و جعلی خیّام رجوع شود به: رشیدی تبریزی، یاراحمدبن حسین (۱۳۶۷)، طربخانه (رباعیات خیّام)، مقدمه محققانه جلال‌الدین همایی، صص ۱۹-۲۵.
- ۲- برای توضیح بیشتر راجع به بحث وجود یک یا چند خیّام از نظر محیط طباطبایی رجوع شود به: سیدمحمد محیط طباطبایی (۱۳۷۰)، خیّامی یا خیّام، صص ۶۴-۵۳.
- ۳- در باب شهرت جهانی خیّام نگاه کنید به: غلامحسین یوسفی (۱۳۶۹) چشمه روشن؛ یکدم میان دو عدم، صص ۱۲۷-۱۰۷ و مجتبی مینوی (۱۳۶۷)، پانزده گفتار؛ «گل سرخ نیشابور»، صص ۳۱۳-۳۴۷.
- ۴- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: محمد معین (۱۳۷۰)، حافظ شیرین‌سخن، صص ۵۸۹-۵۹۰. نیز بهاء‌الدین خرّمشاهی (۱۳۶۷)، حافظ‌نامه، ۲جلد، که در آن، در جاهای

- متعدد و به تناسب، به اندیشه‌های «خیام‌وار» حافظ اشاره شده است. هم‌چنین رحمان مشتاق‌مهر (۱۳۷۹)، از خیام تا حافظ، فصلنامه هنر، سال نوزدهم، شماره ۴۵، صص ۳۱-۲۲.
- ۵- اعداد مقابل رباعیات، مربوط است به شماره آنها در مجموعه «رباعیات خیام» محمدعلی فروغی و قاسم غنی (۱۳۷۱)، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۶- نگاه کنید به: مشتاق‌مهر، رحمان، ۱۳۷۹، صص ۲۸-۲۷.
- ۷- ز ده شیوه کان حلیت شاعر است به یک شیوه شد داستان عنصری (خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۹۲۶)
- ۸- شاعر مقلد منم، خوان معانی مراست ریزه‌خور خوان من، عنصری و رودکی (همان، ص ۹۲۷)
- ۹ و ۱۰- نقد هر فلسفی کم از فلسفی است فلس در کیسه عمل منهد قفل اسطوره ارسطو را بر در احسن‌الملل منهد (همان، ص ۱۷۲)

### منابع و مأخذ

#### الف) کتاب‌ها:

- ۱- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۰)، دیوان اشعار حافظ، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ سوم، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۲- خاقانی، افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی (۱۳۵۷)، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی زوآر.
- ۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲)، منشآت خاقانی، تصحیح و تحشیه محمد روشن، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتاب فرزاد.
- ۴- خیام، عمر بن ابراهیم (۱۳۷۱)، رباعیات خیام، محمدعلی فروغی و قاسم غنی، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۵- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۷۰)، پیشاهنگان شعر پارسی، چاپ سوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

- ۶- رازی، شمس‌الدین محمدبن قیس (۱۳۶۰)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش محمد قزوینی، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی زوآر.
- ۷- رازی، نجم‌الدین (۱۳۶۶)، مرصادالعباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- رشیدی تبریزی، یاراحمدبن حسین (۱۳۶۷)، طربخانه (رباعیات خیّام)، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، نشر هما.
- ۸- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۶۹ الف)، بوستان سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات خوارزمی.
- ۹- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹ ب)، گلستان سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات خوارزمی.
- ۱۰- شفیعی کدکنی (۱۳۹۱)، رستاخیز کلمات، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن.
- ۱۱- شمیسا، سیروس (۱۳۷۲)، کلیّات سبک‌شناسی، تهران، انتشارات فردوس.
- ۱۲- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸)، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ هشتم، تهران، انتشارات فردوس.
- ۱۳- غلامرضایی، محمد (۱۳۷۷)، سبک‌شناسی شعر فارسی، از رودکی تا شاملو، تهران، انتشارات جامی.
- ۱۴- لازار، ژیلبر (۱۳۶۱)، اشعار پراکنده قدیم‌ترین شعرای زبان فارسی، چاپ دوم، تهران، نشر کتاب آزاد.
- ۱۵- محیط طباطبایی، سیدمحمد (۱۳۷۰)، خیّامی یا خیّام، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۱۶- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۹)، چشمه روشن، تهران، انتشارات علمی.

- ۱- تقوی، محمّد و الهام دهقان (۱۳۸۸)، موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟، فصلنامه نقد ادبی، شماره ۳، صص ۷-۳۱.
- ۲- حسام‌پور، سعید و کاووس حسن‌لی (۱۳۸۴)، زیبایی‌شناسی شعر خیّام، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۷، صص ۱۴۴-۱۲۱.
- ۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، رویکردهای پنج‌گانه در خیّام-شناسی، کاوش‌نامه، سال دهم، شماره ۱۸، صص ۲۰۰-۱۸۳.
- ۴- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، قرینه‌گرایی خیّام در رباعیات، ادب و زبان فارسی، شماره ۲۲، صص ۱-۲۶.
- ۵- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، کارنامه خیّام‌پژوهی در سده چهاردهم، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره چهاردهم، صص ۹۹-۱۲۶.
- ۶- خاتمی، احمد (۱۳۸۱)، تردید یا انکار، بررسی اجمالی اندیشه‌های کلامی خیّام بر اساس رباعیات، مجله شناخت، شماره ۳۲، صص ۲۰۷-۲۳۲.
- ۷- مشتاق‌مهر، رحمان (۱۳۷۹)، از خیّام تا حافظ، فصلنامه هنر، سال نوزدهم، شماره ۴۵، صص ۲۲-۳۱.
- ۸- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۴)، راز زیبایی رباعیات خیّام، مجله شعر، شماره ۳۳، صص ۴۷-۴۴.